

# برنامه توسعه و الگوی اتحاد سه گانه

□□ سعید حجاریان از مرکز تحقیقات استراتژیک

## مقدمه:

نکرده یا در پس ذهن، آنرا مفروض انگاشته باشند؛ ثانیاً، برنامه توسعه در مقام عمل، به دلایل ساختاری قادر به پیروی از این الگو نیست و تنها به شکل مُعوج و ناقصی از آن بسنده خواهد کرد، زیرا ظرفیت لازم برای تأمین بیش نیازهای سیاسی آن وجود ندارد. شواهد متعددی وجود دارد که بر پایه آن می‌توان مضمون برنامه پنج ساله اول و دوم را در زمره یکی از گونه‌های الگوی موسوم به «اتحاد سه گانه» (triple alliance) رده بندی کرد.

مطالعه درباره برنامه توسعه همه جانبه کشور که مهمترین کاربایه دولت است، می‌باید در بستر و چارچوب الگوی نظری صورت پذیرد. نقد و تحلیل چنین برنامه‌ای با تکیه یک جانبه بر عوامل اقتصادی موجب تقلیل گرانی و شکل گرانی می‌شود. لذا برای پیش بینی نتایج برنامه و آماده کردن پیش شرط‌های آن، اولین نکته اساسی، توجه به چارچوب نظری در برنامه ریزی و سیاست گذاری است. شاید این وظیفه برنامه ریزان باشد که پیش از هر کار، مبانی نظری کار خود را عرضه کنند و عرصه را بر تآویلهای دلخواهانه ببندند. اما در نبود چنین چیزی، نمی‌توان بر نقادانی که تلاش می‌کنند مبانی نظری برنامه موسوم به تعدیل ساختاری (structural adjustment) را که به صورتی تلویحی در لابلای سطور آن مندرج است (یا تعمداً و بنا به دلایلی مستور مانده است)، تصریح کنند، خرده گرفت؛ زیرا واجب‌ترین چیزی که در اقتصاد ایران باید شفاف شود، همانا مبانی برنامه اقتصادی کشور است!

همچنین، نمی‌توان نقادان را مقید کرد که تنها در چارچوب نظریه‌های اقتصادی به ارزیابی برنامه بپردازند، زیرا برنامه‌های اقتصادی در کلان‌ترین وجه خود اساساً مشتمل بر یک کاربایه سیاسی هم هستند که از قدیم گفته‌اند: سیاست بیان فشرده اقتصاد است.

آنچه این نوشته در پی آن است، اولاً اثبات این مدعاست که می‌توان به برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب مجلس شورای اسلامی، الگوی نظری اسناد داد، هر چند برنامه ریزان خود، تصریحی بدان

## الگوی اتحاد سه گانه:

از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ به دنبال تحولاتی که در ساخت سیاسی و اقتصادی بعضی کشورهای آمریکای لاتین پدید آمد، گروهی از نظریه پردازان مکتب وابستگی، اقدام به تجدیدنظر در آراء خود کردند و مکتب نو وابستگی (New Dependancy School) را پی ریختند. مهمترین نظریه پرداز این مکتب، فرناندو هنریک کاردوزو (رئیس جمهوری کنونی برزیل) طی مطالعاتی که روی برزیل، بخصوص پس از سقوط دولت پوپولیستی در آن کشور در سال ۱۹۶۴ داشت، به این نتیجه رسید که توسعه اقتصادی برزیل را نمی‌توان در قالب الگوهای کلاسیک وابستگی توضیح داد و الزاماً، وابستگی با توسعه نیافتگی، ملازم نداشت و می‌توان به دنبال الگوهای گشت که طی آن، با پیوندی که میان کشورهای پیشرفته سرمایه داری و کشورهای پیرامونی برقرار می‌شود منافع هر دو گروه تأمین



تکنولوژی، اعتبارات مالی، سازمانیافتگی تولید و سهمی از بازار خارجی است و کشورهای رشدنا یافته باید بتوانند این پیش شرط‌ها را فراهم کنند وگرنه تا ابد صادرکننده مواد خام باقی خواهند ماند.

این دسته از لوازم و اسباب توسعه عمدتاً در اختیار سرمایه بین‌المللی و حاملان آن یعنی شرکت‌های فراملیتی است. لذا وظیفه دولت‌های توسعه‌گرا در جهان سوم است که با در نظر گرفتن مصالح ملی، وارد همکاری‌هایی در صحنه بین‌المللی شوند. در برزیل به دنبال روی کار آمدن يك دولت نظامی در سال ۱۹۶۴، زمینه‌های این همکاری فراهم آمد.

بخش‌های ضد پوپولیستی ارتش و تکنوبوروکراسی که تا قبل از این تاریخ در محاق بودند به صحنه آمدند و وظیفه مدرنیزه کردن اقتصاد و نظام اداری را برعهده گرفتند. در پی کاهش قدرت نخبگان مردم‌گرا و اضمحلال اتحادیه‌های واسط میان دولت و نیروی کار، انباشت سرمایه سرعت گرفت زیرا این امر متضمن پائین نگهداشتن سطح دستمزدها و لذا نابودی سازمان‌های سیاسی متعلق به دوران پوپولیسم بود؛ سازمان‌هایی که موجبات ایستادگی مزدبگیران را در برابر روند انباشت فراهم می‌کردند.

قدرت بخش‌های قدیمی حاکمیت نیز از کف رفت و نه فقط اشرافیت زمین‌دار بلکه آن بخش از سرمایه‌داری تجاری و صنعت خرده‌پا که با روندهای نوین اقتصادی همخوانی نداشتند، قدرت را واگذار کردند. بسیاری از نهادهای مردم‌سالار مثل نظام پارلمانی، سازوکار انتخابات، سیستم احزاب سیاسی و سایر نهادهای ملازم با آزادی‌های مدنی کم‌رنگ شد و راه برای ورود سرمایه و تکنولوژی خارجی هموار گردید. همزمان، بخش‌هایی از سرمایه‌داری بومی که قدرت انطباق بیشتری با شرایط بین‌المللی داشت رو به گسترش نهاد و روند انباشت سرمایه را تسریع کرد. رویداد ۱۹۶۴ در واقع يك انقلاب بود که نبض اقتصاد برزیل را با اقتصاد بین‌المللی هم نوسان می‌کرد و موجبات شرکت این کشور را در تقسیم کار نوین جهانی فراهم می‌آورد؛ تقسیم کاری که بنا به فرض، در آن منافع سرمایه‌داری خارجی و منافع کشور در حال توسعه قابل جمع است و راه را برای طی شدن مدارج توسعه در کشورهای پیرامونی هموار می‌کند.

۲- گولرمو اودانل: یکی دیگر از نظریه‌پردازان مکتب نووابستگی، اودانل است که در کتاب خود تحت عنوان «نوسازی و اقتدارگرایی دیوانسالارانه»<sup>۳</sup> به ویژگی‌های دولت‌های توسعه‌گرای آمریکای لاتین پس از دهه ۶۰ می‌پردازد. وی این دولت‌ها را به صفت «دیوانسالاری اقتدارگرا» (بطور اختصاری: دولتهای B.A) متصف و مهمترین کارکردها و خصوصیات این دولت‌ها را استقراء می‌کند.

الف): در این دولت‌ها، پست‌های کلیدی بوسیله کادرهای دیوانسالار و فن‌سالار اشغال و اداره بخش عمومی، ارتش و بینگاہهای بزرگ اقتصادی در بخش خصوصی به عهده این عناصر گذاشته می‌شود.

ب): این دولت‌ها موجبات انسداد سیاسی (Political Exclusion) را فراهم می‌آورند. به این معنا که مجاری مشارکت سیاسی را به روی بخش‌های متقاضی این مشارکت می‌بندند. این انسداد یا از طریق سرکوب مستقیم یا توسط مهار عمودی (کورپوراتیستی) نهادهای جامعه مدنی صورت می‌گیرد.

ج): این دولت‌ها بطور گسترده از مشارکت اقتصادی بخش‌های پوپولیستی جلوگیری می‌کنند.

د): در این نظام‌ها، معضلات کلان اجتماعی به موضوعات تکنیکی تقلیل می‌یابد و برای گره‌گشایی به دست برنامه‌ریزی عقلانی که در انحصار فن‌سالاری است سپرده می‌شود؛ طی همین فرآیند است که غیرسیاسی کردن جامعه در دستور کار دولت قرار می‌گیرد.

○ درست است که بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته در مراحل کودکی و نوبانی خود به دام نواستعمار و دور باطل توسعه‌نیافتگی افتادند، اما نباید همیشه علل عقب‌ماندگی خود را به عوامل خارجی و کشورهای مرکزی سرمایه‌داری (که البته همواره به دنبال منافع خود هستند) نسبت دهیم؛ نگاهی هم به داخل بیندازیم و آسیب‌پذیری‌های خود را که میزبان مطامع تهدیدآمیز بیگانگان است، جدی بگیریم.

○ پیدایش لایه گسترده‌ای از سرمایه‌داران صنعتی، مستلزم پیش‌شرط‌های اجتماعی و سیاسی فراوانی است که فقدان آنها مانع مهمی بر سر راه تبدیل شدن اقتصاد نیمه دولتی، دستوری و مدیریت شده کنونی به يك اقتصاد سرمایه‌دارانه متعارف است.

گردد. از نظریه، فرآیند ادغام در سرمایه بین‌المللی و شرکت در تقسیم کار جهانی، همیشه موجب سیه‌روزی کشورهای در حال توسعه نیست و می‌توان با درایت و تدبیر، از چنین فرآیندهایی استقبال کرد و شاهد مدارجی از توسعه بود.

با قبول مفروضات این نظریه، ناگزیر می‌بایست در مفهوم وابستگی و استقلال نیز تجدیدنظر کرد و از هر نوع پیوندی که موجبات توسعه، بهروزی و رفاه عمومی و آبادانی کشور را فراهم آورد استقبال نمود و نام این پیوند پربرکت را هموابستگی (Interdependency) گذاشت. نه وابستگی.

درست است که بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته در مراحل کودکی و نوبانی خود به دام نواستعمار و دور باطل توسعه‌نیافتگی افتادند، اما نباید همیشه علل عقب‌ماندگی خود را به عوامل خارجی و کشورهای مرکزی سرمایه‌داری (که البته همواره به دنبال منافع خود هستند) نسبت دهیم؛ نگاهی هم به داخل بیندازیم و آسیب‌پذیری‌های خود را که میزبان مطامع تهدیدآمیز بیگانگان است، جدی بگیریم. با چنین رویکردی است که خواهیم توانست به رفع این نقاط آسیب‌پذیر بپردازیم و با هوشیاری به بازاری قدم بگذاریم که در آن کالای توسعه قابل دسترسی است.

البته می‌توان به تخطئه این الگو پرداخت و با کنایه، مضمون و منطوق آنرا «استقلال کمتر، توسعه بیشتر» دانست، اما چنانکه گفته شد، مفاهیمی چون استقلال و وابستگی باید بار دیگر تعریف شود. چه بسا مفهوم سنتی «استقلال» در چارچوب مفهوم‌بندی جدید، عین حاشیه‌ای شدن (Marginization) و وابستگی باشد.

فشرده مدعیات نظریه‌پردازان مهم مکتب نووابستگی در زیر عرضه می‌شود.

۱- گاردوزو و فالتو: مهمترین اثر این دو نظریه‌پرداز، کتاب «وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین»<sup>۴</sup> است. این دو با عنایت به شرایط داخلی (دولت، ساخت طبقات و...) و با استفاده از روش تحقیق موسوم به «متد ساختی - تاریخی» به بررسی الگوی توسعه برزیل پس از ۱۹۶۴ پرداخته‌اند. از نظر آنان، توسعه در هر کشوری نیازمند سطح معینی از



اودانل شرایطی را که منجر به پیدایش دولت‌های B.A در کشورهای آمریکای لاتین شده چنین توضیح می‌دهد:

در دهه ۶۰، بحران سیاسی - اقتصادی در این کشورها به حدنهائی رسیده و سیاست‌های جایگزینی واردات موجبات فشار موازنه پرداخت‌ها، تورم، بازتوزیع منفی درآمد، کاهش تولید ناخالص ملی، کاهش نرخ سرمایه‌گذاری، افزایش فرار سرمایه و... را فراهم آورده بود. گسترش افقی صنایع مولد کالاها، مصرفی، به مرز نهائی خود رسیده بود و نیاز به نوعی استراتژی تعمیقی که به سمت تهیه کالاها و واسطه‌ای و سرمایه‌ای برود احساس می‌شد. لذا ظهور دیوان‌سالاری‌های اقتدارگرا، مولود آن دسته از شرایط تاریخی در کشورهای پیرامونی است که مربوط به مرحله تعمیق سرمایه‌داری در آنها می‌گردد. گذار به مرحله ژرفش عمودی سرمایه و تولید کالاها و واسطه‌ای و سرمایه‌ای (نظیر اتومبیل، پتروشیمی مواد نیم‌ساخته صنعتی، ماشین‌های الکترومکانیک و...) راه را برای صادرات هموار و مسئله موازنه پرداخت‌ها را حل می‌کند. اما گذار به مرحله جدید، شرایط امنی را برای سرمایه‌گذاری‌های کلان طلب می‌کند. عملیات معطوف به تولید کالاها و واسطه‌ای و سرمایه‌ای به سرمایه‌کلانی که دوره سودآوری طولانی دارد نیازمند است، تکنولوژی بالائی می‌خواهد، مستلزم مدیریت و سازمانیافتگی و دانش فنی برتری است و ریسک سرمایه‌گذاری در آن بالاست. وظیفه دولت‌های توسعه‌گرا آن است که همه این شرایط و در رأس آن ثبات سیاسی را برای بنگاههای اقتصادی تضمین کنند. اینکه چنین دولت‌هایی دست به دامان بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌زنند، نه بخاطر آن است که امید دریافت اعتبارات مالی معتناهی از آنها داشته باشند، بلکه حمایت معنوی این سازمانهای بین‌المللی نوعی «علامت سلامتی» به سرمایه‌های فراملیتی می‌دهد و آنها را تشویق به سرمایه‌گذاری با ریسک پائین می‌کند. پس از گشایش اعتبار معنوی از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و آمدن چندملیتی‌ها، تازه نوبت به سرمایه‌داری داخلی می‌رسد که نقدینگی خود را رو کند و آنرا در جریان تولید صنعتی به کار اندازد. لذا اولین وظیفه دولت B.A تضمین امنیت، نظم، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری عرصه اقتصاد است. هر جا که دولت‌های آمریکای لاتین توانسته‌اند این کارویژه را انجام دهند، روند توسعه موفقیت‌آمیز بوده و هر جا که به دلایل ساختاری عاجز شده‌اند، روند توسعه نیز معکوس گردیده و دوباره نوبت به مردم‌گرایان رسیده است. مثلاً نمونه آرژانتین درس آموز است زیرا دولت B.A توانست مهم‌ترین وظیفه خود یعنی ضمانت‌نگر بودن را ایفا کند و لذا سرمایه خارجی قهر کرد، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی متوقف و متضرر گشت، پروژه ژرفش صنعتی جوانمرگ شد و نهایتاً پرونیست‌های پوپولیست، دولت دیوانسالار اقتدارگرا را مضمحل کردند. (در جریان شورشهای سال ۱۹۶۹).

۳- پیتر اوانز: یکی دیگر از صاحب‌نظران مکتب نوابستگی، اوانز است که کتاب وی به نام «توسعه وابسته، ائتلاف چندملیتی‌ها، دولت و سرمایه محلی در برزیل»<sup>۴</sup> معروفیت جهانی دارد. وی در مقام تبیین مفهوم توسعه، این پدیده را عبارت از انباشت سرمایه در بسترکار دائمی افتراق‌یابنده، بعلاوه تنوع کالاها در عرصه ملی، انعطاف بیشتر در مورد تولیدات قابل عرضه به بازار بین‌المللی و آسیب‌پذیری کمتر در قبال نظام بین‌المللی می‌داند. در نگاه اول، این تعریف از توسعه با مقوله وابستگی، مانع‌الجمع می‌نماید، اما اوانز در پی مطالعه الگوی توسعه در برزیل به این نتیجه می‌رسد که اساساً توسعه در این کشور در گرو تداوم وابستگی آن به سرمایه‌داری بین‌المللی بوده است.

○ برای آنکه سرمایه‌ها به صنعت بگذارد، بخصوص صنایع سنگین که دور گردش سرمایه در آنها طولانی است، ثبات سیاسی و امنیت سرمایه برای زمانی دراز لازم است. دادن چنین چشم‌اندازی به سرمایه‌داران داخلی که فعلاً به تجارت و دلالتی مشغولند، و نیز به سرمایه‌داران خارجی، به سادگی مقدور نیست.

○ اگر موانع مفقود و مقتضیات موجود شود و لایه گسترده‌ای از سرمایه‌داران کارآفرین پدید آید، تازه با پیامدهای اجتماعی آن روبرو می‌شویم زیرا این قشر دارای خواسته‌ها و انتظارات سیاسی و فرهنگی خاصی است که باید ظرفیت لازم برای برآوردن آنها فراهم ساخت.

○ دولت که تاکنون به مدد درآمدهای نفتی به رتق و فتق امور می‌پرداخته و فشار مالیاتی چندانی وارد نمی‌آورده، می‌توانسته به شعار «نه مالیات نه مشارکت» متوسل شود و درخواست‌های مشارکت سیاسی را اجابت نکند، اما با نزدیک شدن به شرایط یک اقتصاد سرمایه‌داری، هم باید تخفیف فرهنگی بدهد و هم تخفیف سیاسی.

در این الگو، اتحاد سه‌گانه‌ای میان سرمایه فراملیتی، سرمایه محلی و فراکسیون کارآفرین سرمایه‌داری دولتی (entrepreneurial fraction of state capitalism) پدید آمده است.

الگوی اتحاد سه‌گانه، ابزار ایده‌آلی برای انباشت سرمایه است و طی آن، دو رکن شراکت یعنی سرمایه‌داری محلی و بورژوازی دولتی، پایه مشروعیت را بنا نهاده و کمپانی‌های فراملیتی، تکنولوژی و ارز خارجی و سهمی از بازار جهانی را نصیب کشور پیرامونی می‌کنند. البته چنین ائتلافی چندان هم سهل‌الوصول نیست و در قبال دواقت مهم یعنی تحولات محیط خارجی و بالا گرفتن تضادهای داخلی، شکننده است. مهمترین رکن اتحاد، دولت است. فرآیند درونی شدن امپریالیسم، به دولت موقعیت تازه‌ای اعطا می‌کند که قدرت چانه‌زنی آنرا در قبال چندملیتی‌ها افزایش می‌دهد. اگر در الگوهای کلاسیک وابستگی، دولت‌ها عموماً پوشالی، دست‌نشانده و بازیچه هستند، در عوض الگوی توسعه وابسته با قدرت دولت همبستگی دارد و اساساً استحکام دولت یک پیش‌شرط قطعی موفقیت الگوست.

پرسنل ستادی چنین دولتی باید از میان فن-دیوانسالاران گمارده شده باشند. حتی صاحب‌نظرانی چون فالتو و کاردوزو دولت متعارف برای پیشبرد این الگوی توسعه را، شکلی از بناپارتیسم می‌دانند زیرا امکان تحقق اشکال کلاسیک دولت طبقاتی در شرایط بین‌المللی شدن بازار داخلی وجود ندارد و مانع از آن می‌شود که سرمایه‌داری بومی به خود سازمان دهد و کنترل دولت را به دست گیرد. دولت در الگوی اتحاد سه‌گانه، «اهداف خود» را دنبال می‌کند و به گفته تریمبرگر، نقش پیشتازی



گرفت. اقتصاد این کشور منحصر به تولید دو کالای اصلی کشاورزی یعنی برنج و شکر بود که به ژاپن صادر و در مقابل کالاهای صنعتی وارد می‌شد.

ژاپن انحصار تولید سرمایه‌دارانه را در این کشور از آن خود کرده بود و راه مشارکت مردم در امور سیاسی مسدود بود.

تایوان در مراحل بعد (یعنی اوائل دهه ۶۰) راه جایگزینی واردات را در پیش گرفت و بالاخره اولین برنامه ۶ ساله معطوف به استراتژی توسعه صادرات را در سال ۱۹۷۸ به مرحله اجرا گذاشت. در این مرحله، فرآیند لیبرالیزه کردن و بین‌المللی کردن اقتصاد تایوان آغاز شد. با تقلیل کنترل دولت بر بخش‌های صنعت و تجارت، تشویق صادرات، کاهش نرخ تعرفه‌ها، یکسان کردن نرخ مبادله، ایجاد تسهیلات برای سرمایه خارجی و... این کشور الگوی صنعتی کردن معطوف به صادرات (Export-led industrialization) را در پیش گرفت.

گلد این الگوی توسعه را که یکی از انواع الگوهای توسعه وابسته است، «وابستگی پویا» نام می‌نهد و پویایی آنرا معطوف به بازارهای خارجی می‌داند؛ به این معنی که «وابستگی پویا» نوعی از وابستگی است که طی آن کشور پیرامونی به آن درجه از بلوغ می‌رسد که بتواند رابطه‌ای مدیریت شده، گزینشی و آگاهانه با بازار سرمایه‌داری جهانی برقرار کند و از دینامیسم بازارهای بین‌المللی در جهت رشد و ترقی خود سود ببرد.

\*\*\*

در جمع‌بندی نظریات نووابستگی می‌توان گفت که این مکتب به دنبال تجدیدنظر در نظریه‌های کلاسیک وابستگی به وجود آمده است. نظریه پردازان کلاسیک (نظیر فرانک، باران، سوئیز و اردوی مشهور به مانتلی ریویو) معتقد بودند که وابستگی منجر به هدایت جریان مازاد به سمت مرکز شده و تشکیل سرمایه و انباشت آنرا در پیرامون تضعیف می‌کند یا به تأخیر می‌اندازد و از آن سو با دوگانه کردن ساختار اقتصادی و اجتماعی، مانع توسعه مستقل می‌گردد، لذا ریشه عقب ماندگی، در مبادله نابرابر و انتقال مازاد است و جهان پیرامون برای آنکه به توسعه مستقلی دست یابد باید رابطه خود را با کشورهای مرکزی سرمایه‌داری قطع کند. در برابر چنین نگرشی، مکتب نووابستگی دست به تجدیدنظر زده و ارکان تحلیلی خاص خود را پیشنهاد می‌کند که اهم آنها بدین‌قرار است:

- ۱- شرکت کشورهای پیرامونی در تقسیم کار جهانی و ادغام آنها در سرمایه بین‌المللی می‌تواند موجبات توسعه آنها را فراهم آورد؛
- ۲- ضرورت‌های گسترش سرمایه‌داری در سطح جهانی، اکنون دیگر ملازم با تحصیل سود بیشتر از طریق روشهای سنتی استعماری و استحصال مواد خام و صدور کالا نیست، بلکه سرمایه‌گذاری مستقیم در بخش تولید و صنعت در نقاط پیرامونی این روند را بهتر تضمین می‌کند؛
- ۳- سرمایه‌داری دولتی در پاره‌ای مناطق پیرامونی به این درجه از آگاهی رسیده است که بتواند به اقتضای مصالح ملی، از سرمایه خارجی استفاده کرده و منابع داخلی را در جهت توسعه بسیج و میان این دو موازنه برقرار نماید؛
- ۴- هم شرکت‌های چندملیتی و هم سرمایه‌داران محلی منافع خود را در سرمایه‌گذاری در بخش صنعت می‌بینند و دولت نیز راه را برای منتفع شدن آنها هموار می‌کند؛
- ۵- تحولات در طبقات حاکم به گونه‌ای است که امکان پیدایش نوعی دیوانسالاری اقتدارگرا فراهم آمده و دولت قادر است با سرکوب سایر طبقات، آنها را وادار به پذیرش شرایط جدید انباشت نماید؛

را که بورژوازی اروپا در انکشاف سرمایه‌داری ایفا کرد، در کشورهای پیرامونی، دولت ایفا می‌کند. چنین دولتی برای تسریع روند انباشت و تخصیص بهینه منابع و کنترل اجتماعی، هم باید قدرت چانه‌زنی فوق‌العاده‌ای داشته باشد و هم به قول اسکاج‌پل باید واجد توان سرکوبگری فراوانی باشد. در مورد کشورهایی که مرحله جایگزینی واردات را طی کرده‌اند و تلاش می‌کنند پروسه صنعتی شدن ژرف‌تری را پیش گیرند رمز موفقیت الگو توان سرکوبگری دولت است و به تعبیر اوآنز: «بستر سیاسی الگوی مذکور به سرکوب نیاز بیشتری دارد تا مردم‌سالاری».

برخلاف انقلابهای صنعتی در کشورهای مرکزی سرمایه‌داری که درجه‌ای از اجماع سیاسی میان اعضای طبقات فرادست برای پیشبرد پروژه انباشت سرمایه ضروری و مهمترین کاربرد رژیم پارلمانی، ایجاد تریبونی برای حل اختلاف فراکسیونهای سرمایه‌داری بود، در الگوی اتحاد سه‌گانه، قالبهای مردم‌سالار ایجاد وفاق و بخصوص ابزارهای حزبی و پارلمانی مطلقاً به کار نمی‌آید به صدفی توخالی تبدیل می‌شود. رکن دوم اتحاد، سرمایه‌داری محلی است. این سرمایه‌داری در جریان پیشرفت الگو، دوشقه می‌شود. بخش کم‌رادور آن با اتصال به چندملیتی‌ها تقویت و بخش دوم که قادر به ایفای نقش مهمی در شکل دادن به پروسه انباشت نیست واپس رانده می‌شود.

فرآیند ادغام در سرمایه خارجی و مستحکم تر شدن رابطه میان سرمایه بین‌المللی و سرمایه محلی، منجر به ملیت زدائی (Denationalization) و افتراق (Differentiation) میان بخش‌های مختلف سرمایه می‌گردد. سرمایه‌های سه بخش خصوصی، خارجی و عمومی، می‌بایست طی تقسیم کار، هر یک به زمینه‌ای معطوف شود، بنابراین از لحاظ سیاسی، بنای یک سیستم ارتباطی میان گروههای اجتماعی مختلفی که هر یک از بخش‌های اقتصادی را کنترل می‌کنند، ضروری است.

شرکای سه‌گانه در فرآیند صنعتی شدن با قدرتهای متفاوتی شرکت می‌کنند و طبعاً منافعیشان نیز در این اتحاد با یکدیگر تفاوت دارد اما نوعی اجماع بر سر اینکه انباشت سرمایه صنعتی به سود هر سه طرف هست، وجود دارد. برای رسیدن به این نقطه وفاق، چنانکه گفته شد، از مسیر سختی باید گذشت و بسیاری از کشورهای درحال توسعه، ظرفیت لازم را برای طی این مسیر ندارند و درمیانه راه درمانده می‌شوند. وانگهی، قشر بندی کشورهای در سطح بین‌المللی خود مانع خارجی مهمی است که عبور از مدارج توسعه را هرچه دشوارتر می‌کند. والرس‌تین آن دسته از کشورهای پیرامونی را که می‌توانند خود را از سیکل معیوب توسعه نیافتگی برهانند و با استفاده از امکانات بین‌المللی و شرایط استثنائی خود را بالا بکشند کشورهای شبه پیرامونی می‌خواند.

۴- گلد و «وابستگی پویا» (Dynamic Dependencey): در میان صاحب نظران مکتب نووابستگی، تلاش‌هایی صورت گرفته است تا بتوان شیوه توسعه در کشورهای حوزه آسیای جنوب شرقی را در قالب الگوی اتحاد سه‌گانه توضیح داد و گلد یکی از موفق‌ترین آنهاست که با حفظ مفروضات نظریه وابستگی توسعه و ثبات سیاسی تایوان را با این نظریه تبیین کرده است.

وی معتقد است که نقطه آغاز توسعه در تایوان شباهت‌های فراوانی با کشورهای آمریکای لاتین دارد. پس از جنگ‌های چین و ژاپن که تایوان مستعمره رسمی ژاپن شد، ساخت سرمایه‌داری وابسته در این کشور شکل



۶- نهادها و اشکال آزادی‌های دموکراتیک تعطیل می‌شود و دولت می‌تواند مستقیماً و از فراز جامعه مدنی به بسیج نیروهای اجتماعی، در جهت نیل به توسعه صنعتی بپردازد.

## برنامه پنج ساله اول و دوم در چارچوب الگوی اتحادسه گانه:

با پایان یافتن جنگ تحمیلی و اشتیاق اجتماعی برای بازسازی اقتصاد کشور، ضرورت اتخاذ برنامه‌ای برای توسعه و آبادانی در دستور کار قرار گرفت و با استقرار دولت جدیدی که بنای مرزبندی با اقتصاد بوبولیستی گذشته را داشت و به دنبال تصویب برنامه ۵ ساله اول، مقابله با معضلات ساختاری اقتصاد کشور و از آن جمله قلت بهره‌وری و پائین بودن نرخ سرمایه‌گذاری محور برنامه دولت تلقی شد.

از نظر برنامه‌ریزان حل مشکل انباشت سرمایه به دست صاحبان سرمایه است و ترکیب مناسبی از سرمایه خارجی، سرمایه‌های بخش خصوصی و سرمایه دولتی (آنهم دولتی که عواید قابل ملاحظه‌ای از فروش نفت دارد) می‌تواند در این راه کارساز باشد. اما پائین بودن بهره‌وری، به زعم مسئولان امور اقتصادی، بستگی به عوامل متعدد، از جمله کنترل و مالکیت بخش‌های اقتصادی توسط دولت، گسترش بیش از حد بخش خدمات، مدیریت ضعیف در جهت تخصیص بهینه منابع، عدم شناخت و توجه به مزیت‌های نسبی، عقب‌ماندگی تکنولوژیک، فرسوده بودن ابزارهای تولید، بالا بودن نسبی دستمزدها (در قیاس با بسیاری از کشورهای جهان سوم)، ضعف مدیریت اجرایی و سازماندهی تولید و ضعف مهارت و آموزش فنی حرفه‌ای دارد که در مجموع مانع از ارتقاء سطح استاندارد تولیدات و بهره‌گیری از سهم بازار بین‌المللی می‌گردد.

تعقیب یک استراتژی مبتنی بر الگوی «اتحاد سه گانه» سه رکن اصلی انباشت را به صحنه سرمایه‌گذاری می‌کشاند، اما در شرایط پس از جنگ، هر سه رکن دارای آسیب‌پذیری‌ها و ناتوانی‌هایی بود که می‌بایست ترمیم شود. لذا برنامه انجام تغییرات لازم برای تطبیق هرچه بیشتر با الگوی مذکور در دستور کار قرار گرفت:

۱- مهمترین شریک در «اتحاد سه گانه»، دولت است، لکن دولتی توسعه‌گرا که باید بتواند بسیج منابع کند، منافع ارکان گوناگون انباشت سرمایه را همسو سازد، قدرت چانه‌زنی با چندملیتی‌ها را داشته باشد، ثبات سیاسی را تضمین نماید، فساد اداری را تقلیل دهد، از رانت‌ها و نشت‌های سرمایه جلوگیری کند و...

دولت پیش‌برنده الگوی اتحاد سه گانه به تعبیر اودانل باید دو ویژگی اقتدارگرایی و عقلانیت را با هم دارا باشد. از دید مکتب نووابستگی، دولت در ایران همواره نیمی از این اسباب را داشته و مسئله اصلی انحراف از معیارهای دیوان سالارانه بوده است. در واقع، گذار از نظامی مبتنی بر تعهد ایدئولوژیک و تقرب مسلکی که از مقتضیات رهبری‌های فرهنگدوست سنتی است به سوی لیاقت‌سالاری نظامات بوروکراتیک، یکی از اهدافی است که بطور جدی موجدیات دلمشغولی برنامه‌ریزان را فراهم آورده است. مثلاً در همان فصل آغازین برنامه دوم، این خواسته چنین بیان شده است: «حتی‌الامکان دامنه انتخاب مدیران گسترده شده و در امر

مشکل هر الگوی توسعه سرمایه‌دارانه در ایران، اقتصادی نیست بلکه سیاسی است؛ نکته‌ای که برنامه‌ریزان ما عمدتاً آنرا نادیده گرفته‌اند.

در ایران، نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی از ۳۴٪ در سال ۱۳۵۵ به ۲۲٪ در سالهای ۶۲ و ۶۳ و بالاخره ۱۶٪ در سال ۱۳۷۲ سقوط کرده است.

ایرانی‌ها تنها ۱۶٪ از درآمد ملی خود را به جای مصرف کردن، برای تأمین توسعه و افزایش بنیه اقتصادی‌شان سرمایه‌گذاری می‌کنند، که تازه مقدار زیادی از آن برای جبران استهلاک سرمایه‌های موجود به کار می‌رود. لذا از لحاظ سهم تشکیل سرمایه از تولید ناخالص داخلی، ایران در ردیف واپس مانده‌ترین کشورهای جهان سوم قرار گرفته است.

انتخاب‌ها، علاوه بر رعایت ملاحظات اعتقادی، به توانمندی‌های فردی افراد نیز توجه و تأکید بیشتری می‌بذول خواهد شد.<sup>۵</sup>

بدیهی است نظام شایستگی (Merit System) در دولتهای بوروکرات اقتدارگرا متناظر با ارتقای تکنوکراتها و بوروکراتهایی است که با منطق عقلانی بازار همخوانی بیشتری دارند.

انجام اصلاحات عمیق اداری طبعاً در تجدید آرایش بلوک قدرت مؤثر است. دولت مردم‌گرانی که می‌خواهد منافع چندین طبقه را نمایندگی کند، اگر قرار باشد تبدیل به یک دولت از نوع B.A. شود، باید تکانه‌های شدیدی را تحمل کند و به گفته می‌گدال، زیر و بالا شود و این در حالی است که دولت، خود برآمده از بافت طبقاتی موجود است و باید برای فاصله گرفتن از بوبولیسم، خود را از خاستگاهش جدا سازد. اودانل توجه می‌دهد که دولت در حال گذار خود بخشی از ساختار سیاسی موجود است و نمی‌توان آنرا منفرداً به عنوان عاملی مستقل مطالعه کرد. دولتی که با شعارهای عموم خلقی بر سر کار آمده است، اگر در مقام عمل به این شعارها بی‌اعتنایی کند، پایه مشروعیت خود را تضعیف کرده است لذا باید این محاسبه را انجام دهد که با اتکاء به کدام دسته از نیروهای اجتماعی می‌خواهد برنامه‌های خود را پیش ببرد و از بخشی از پایه اجتماعی‌اش برضد بخش دیگر سودجوید. در ایران که دستگاه دولتی رسماً با دستگاه روحانیت (که بنا به طبیعت مردم‌گراست) ادغام شده، نمایندگانی از سرمایه‌داری مالی و تجاری در آن حضور دارند و طبقات پائین و متوسط شهری ثقل عظیمی در آن دارند به راحتی نمی‌تواند تکنوکراتها و بوروکرات‌ها را در صدر بنشانند. از آن سو، چنانکه گفته شد، نهاد قانونگذاری در الگوی اتحاد سه گانه بسیار کم‌رنگ و بی‌رسم شده و عملاً به زانده‌ای از دولت که دائماً مهر تأیید به سیاست‌های آن می‌زند تبدیل می‌شود، حال آنکه در شرایط کنونی، نوعی قطب‌بندی میان دولت و مجلس به وجود آمده و اکثریت نمایندگان به واسطه تعهداتی که به پایه گسترده اجتماعی خود دارند، بودجه ملی را به سمت سرمایه‌گذاری‌های رفاهی محلی می‌کشاند و آهنگ توسعه را با کندی مواجه می‌کنند.



چنین چشم اندازی به سرمایه داران داخلی که نقداً به تجارت و دلّالی مشغولند و نیز به سرمایه داران خارجی به سادگی مقدور نیست. در طول سالهای گذشته معلوم شده است که سرمایه داران محلی، مشتریان خوبی برای بنگاههای دولتی نبوده اند و علیرغم کاهش شدید سطح دستمزدها (بخصوص به معادل دلاری آنها)، عنایتی جدی به سرمایه گذاری در بخش صنعت مشاهده نشده است. مشکل هر الگوی توسعه سرمایه دارانه در ایران اقتصادی نیست، بلکه سیاسی است و این نکته ای است که برنامه ریزان ما عمدتاً آنرا نادیده گرفته اند.

اگر موانع مفقود و مقتضیات موجود شده و لایه گسترده ای از سرمایه داران کارآفرین خلق شود، تازه با پیامدهای اجتماعی آن روبرو می شویم زیرا این قشر، دارای خواسته ها و انتظارات سیاسی و فرهنگی خاصی است که باید ظرفیت لازم برای برآوردن آنها فراهم ساخت.

تاکنون که دولت به مدد درآمدهای نفتی به رتق و فتق امور می پرداخته و فشار مالیاتی چندانی وارد نمی آورده، می توانسته به شعار «نه مالیات نه مشارکت» متوسل شود و درخواست های مشارکت سیاسی را اجابت نکند، اما با نزدیک شدن به شرایط یک اقتصاد سرمایه داری، هم باید تخفیف فرهنگی بدهد و هم تخفیف سیاسی.

۳- سرمایه خارجی رکن سوم از اتحاد سه گانه است و از همان آغاز برنامه اول تلاش های گسترده ای برای جلب این سرمایه در اشکال گوناگون آغاز شد. به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول عنایت ویژه ای مبذول گردید زیرا آنها پیش قراول چندملیتی ها محسوب می شوند.

سرمایه خارجی دارای این ویژگی است که باید از ائتلاف و وفاق داخلی مطمئن شود تا پا به صحنه بگذارد. چند ملیتی ها دائماً به تحلیل بازار و پیش بینی مشغولند و تا کشوری پیش بینی پذیر نشود، بدان پا نمی گذارند.

از آن مهمتر، چون انباشت محلی در الگوی اتحاد سه گانه با انباشت جهانی همسوست اگر سرمایه خارجی از شرایط داخلی مطمئن نباشد، مانع شکل گیری انباشت داخلی هم می شود. یکی از علل شکست ارزانتین این بود که ساختار سیاسی آن کشور و حمایت هائی که دولت می توانست از سرمایه خارجی بکند متزلزل بود و همین امر باعث تردید چندملیتی ها شد. در مقابل، برزیل توانست تضمین کافی به آنها بدهد.

برای آنکه ریسک سرمایه گذاری به حداقل برسد، برنامه ریزان بهبود سیستماتیک رابطه با جهان سرمایه داری را پیش شرط جذب سرمایه خارجی می دانند. پیوستن به جامعه جهانی متضمن قرار گرفتن درحوزه مجاز توسعه اقتصادی و صدور سرمایه، دسترسی به بازارهای بین المللی، منابع سرمایه گذاری، تکنولوژی و تخصص جهانی است. اما تا مرحله بین المللی کردن بازار داخلی و برقراری رابطه ارگانیک با سرمایه بین المللی راه درازی در پیش است. گمان نرود که تنها با گسترش صنعت توریسم (که اتفاقاً در برنامه، فصل مشیعی به آن اختصاص داده شده) و بعضی پیک و پیام های خصوصی می توان به تصویرسازی مناسبی از سیمای کشور پرداخت. برای ورود به باشگاه سرمایه جهاتی باید اساسنامه و مراننامه این باشگاه را پذیرفت و این امری است که بسیاری از کشورهای درحال توسعه منطق آنرا پذیرفته اند. براساس آخرین آمار منتشر شده از سوی بانک جهانی، انتقال سرمایه از کشورهای صنعتی به کشورهای درحال توسعه درسالهای اخیر به اوج تازه ای رسیده است. از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ حجم سرمایه گذاری خارجی در کشورهای

یکی دیگر از ویژگی های دولت B.A، ائتلاف بی قید و شرط نیروهای مسلح با آن است و چنانکه در بخش اول مقاله آمد، در بسیاری مواقع، ارتش خود بخشی از وظایف برنامه توسعه را به عهده می گیرد، حال آنکه در کشور ما بخش اعظمی از کادری های نیروهای مسلح از میان اقشار متوسط و پائین برگزیده شده اند و تعلقات اجتماعی اجازه نمی دهد که در خدمت اهداف الگوی توسعه دولت قرار گیرند.

گفتیم که لازمه پیدایش دولت B.A، قدرت گرفتن فراکسیون کارآفرین و پیشناز دولت است و این به کادری های نیرومند و کارآزموده احتیاج دارد که بتوانند استراتژی توسعه را پیش ببرند؛ بدانند کجا باید سرمایه گذاری کرد، در کجا از صادرات حمایت شود، کجا باید سیاست حمایتی از تولیدات داخلی را پیش گرفت، با کدام منبع سرمایه خارجی پیوند برقرار کرد و در یک کلام، بازارهای گوناگون را به وجود آورد. حاملان چنین برنامه ای باید در میان خود، اجماع و وفاق داشته و تربیت سیاسی واحدی دیده باشند. لکوموتیو الگوی توسعه وابسته، دولت است و برخلاف ادعای کسانی که همه چیز را به دست مکانیزم بازار سپرده و نقش دولت را به حداقل ممکن تقلیل می دهند، تمام شواهد در کشورهای دیرتر صنعتی شده (اعم از انواع آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی) گواه آن است که دست نامرئی آدام اسمیت در این مناطق نقشی ندارد و همه جا دست مرئی دولت به چشم می خورد.

۲- پای دوم ائتلاف، سرمایه داری محلی است. بلافاصله پس از جنگ، مسئله هدایت نقدینگی بخش خصوصی به سمت سرمایه گذاری در تولیدات صنعتی در دستور کار قرار گرفت. ایجاد زمینه امن و پائبات برای سرمایه گذاری صنعتی که دوره سودآوری آن بلند است و حجم بالائی از سرمایه را منجمد می کند، در کشور ما یک آرزوی دیرینه است و اقتصاد دلالی و تجاری به دلایل مختلف تاریخی و فرهنگی و مهمتر از همه، سودآوری آن، وجه غالب اقتصاد ایران را تشکیل می دهد. لذا یک اصلاح عمیق اقتصادی لازم است تا بخش خصوصی را به سمت کارآفرینی مولد سوق دهد. یک اقتصاد رانتی، ناگزیر همه را به سمت رانت جوئی می کشاند و بخش خصوصی همواره چون طفلی به دامان دولت می چسبد و از آن ارتزاق می کند. گمان نرود که تنها با مسدود کردن راههای تحصیل سودهای بادآورده می توان همه سرمایه ها را به سمت استقرار در بخش تولید جلب کرد (گرچه این کار به شدت ضروری است). تجربه نشان داده است که پدیده فرار سرمایه ها از کشور یا مصرف مسرفانه آنها در اشکال لوکس و تیجملی، بخش هائی از نقدینگی بخش خصوصی را از چرخه اقتصاد مولد خارج خواهد کرد و چنانکه قبلاً گفته شد تنها پس از چراغ سبز نهادهای اقتصادی بین المللی و ورود چندملیتی هاست که سرمایه محلی نیز ترغیب می شود تا با ادغام شدن در سرمایه خارجی به صحنه بیاید. تلاش برنامه ریزان کشور برای اخذ مالیاتهای بیشتر از سرمایه داری تجاری که در برنامه دوم خود را نشان می دهد، نتیجه ای جز رویارویی هرچه بیشتر مجلس با دولت و ایجاد فراکسیون در درون دولت ندارد.

اساساً پیدایش لایه گسترده ای از سرمایه داران صنعتی، مستلزم پیش شرطهای اجتماعی و سیاسی فراوانی است که فقدان آنها مانع مهمی بر سر راه تبدیل اقتصاد نیمه دولتی، دستوری و مدیریت شده کنونی به یک اقتصاد سرمایه دارانه متعارف است. برای آنکه سرمایه پا به صنعت بگذارد، بخصوص صنایع سنگین که دور گردش سرمایه در آنها طولانی است، ثبات سیاسی و امنیت سرمایه برای مدتی مدید لازم است. دادن



○ سه تغییر ریشه‌ای برای کشاندن سه رکن اصلی «اتحاد سه‌گانه» به پای يك ائتلاف پایدار ضروری است: تغییرات اداری (برای دولت)، تغییرات اقتصادی (برای سرمایه محلی) و تغییر مواضع سیاسی (برای سرمایه بین‌المللی). برنامه‌های اول و دوم توسعه، صریح و سربسته، به این اصلاحات اشعار دارد، اما آنچه در عمل اتفاق افتاده، آن است که موانع ساختاری بر سر راه این اصلاحات قرار گرفته و نتیجه کار چنان از الگوی آرمانی «اتحاد سه‌گانه» فاصله پیدا کرده که دیگر قابل شناسائی نیست.

○ اگر سه دسته اصلاحات لازم برای موفقیت الگوی «اتحاد سه‌گانه» را با سه شعار اصلی انقلاب اسلامی مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که رفرم در سیاست خارجی باید تعبیر تازه‌ای از «استقلال» عرضه دارد، اصلاحات اداری در جهت اقتدارگرایی و بوروکراتیسم باید تفسیر نوینی از «آزادی» ارائه کند، و تعدیل اقتصادی باید تعریف جدیدی از «عدالت» به دست دهد.

۵- گفتیم که سه تغییر عمیق برای کشاندن سه رکن اصلی اتحاد سه‌گانه به پای يك ائتلاف پایدار ضروری است: تغییرات اداری (برای دولت)، تغییرات اقتصادی (برای سرمایه محلی) و تغییر مواضع سیاسی (برای سرمایه بین‌المللی). برنامه‌های اول و دوم توسعه، صریح و سربسته، به این اصلاحات اشعار دارد، اما آنچه در عمل اتفاق افتاده، آن است که موانعی ساختاری بر سر راه این اصلاحات قرار گرفته و نتیجه کار چنان از الگوی آرمانی اتحاد سه‌گانه فاصله پیدا کرده که دیگر قابل شناسائی نیست. در واقع ما وارث نوعی اصلاحات از ریخت افتاده هستیم که در همان مراحل آغازین، مرده به دنیا آمده و ضعف مفرط حاملان برنامه و قدرت نیروهای مقاومت در مقابل آن به اندازه‌ای بوده که همه چیز را مسخ و مشوه نموده است.

اگر سه رفرم لازم برای موفقیت الگوی مذکور را با سه شعار اصلی انقلاب اسلامی مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که رفرم در سیاست خارجی باید قرأت جدیدی از «استقلال» عرضه دارد، اصلاحات اداری در جهت اقتدارگرایی و بوروکراتیسم باید تفسیر نوینی از «آزادی» ارائه کند و تعدیل اقتصادی می‌بایست تعریف تازه‌ای از «عدالت» به دست دهد.

\*\*\*

الگوی اتحاد سه‌گانه، چه گونه‌های دیگری دارد و آیا برنامه‌ریزان ما می‌توانند بخاطر موانع ساختاری به یکی دیگر از گونه‌های این الگو متشبث شوند؟

از لحاظ نظری، می‌توان برای نظامهای اقتصادی موجود در جهان گونه‌های متنوعی را نسبت به وجود یا فقدان شرکای «اتحاد سه‌گانه» تصور کرد. جدول زیر می‌تواند بیانگر این گونه‌ها باشد.

در حال توسعه ۵۵ درصد افزایش یافته و چین به تنهایی در سال ۱۹۹۴، پانزده میلیارد دلار سرمایه جذب کرده است و پنجاه هزار واحد صنعتی با سرمایه مشترک خارجی به وجود آورده است. ویتنام در حدود هفت میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کرده و شیخ نشین‌های خلیج فارس به آینده مناطق آزادشان سخت امیدوارند و حتی خواب هنگ کنگ شدن می‌بینند. «جیل علی» منطقه آزادی که در ۳۵ کیلومتری دوی قرار گرفته، آینده اقتصادی خلیج فارس را برای دوره بعد از نفت رقم می‌زند، حال آنکه در کشور ما، اعطای وامهای کوتاه مدت (بوزانس) حتی مانع سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت در بخش تولید صنعتی شده است. فقدان يك قانون مدون و منضبط مورد قبول بیگانگان در خصوص سرمایه‌گذاری خارجی و فراهم نشدن اطمینان کافی مانع مهمی بر سر راه است. امروزه با فروپاشی بلوک شرق سابق زمینه‌های مساعد سرمایه‌گذاری برای چند ملیتی‌ها فراهم آمده و آنها به سمت مناطقی جذب می‌شوند که پرسودتر و کم‌خطرتر باشد. ایجاد شرایط لازم برای جذب سرمایه خارجی، غیر از اصلاحات داخلی منطبق با الگوی اتحاد سه‌گانه، به يك رفرم عمیق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیازمند است. مثلاً اصل ۸۱ قانون اساسی که در مورد منع اعطای امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات به بیگانگان همچون مانع حقوقی مهمی بر سر راه سرمایه‌گذاری خارجی عمل می‌کند باید مورد تفسیر مجدد قرار گیرد. از آن سو، آمریکا نسبت به هر نوع نزدیکی ایران با هم‌پیمانان اروپائی اش حساسیت نشان می‌دهد و این خود مانع مهم دیگری در راه جذب سرمایه خارجی است.

۴- مهمترین هنر الگوی اتحاد سه‌گانه می‌تواند حل مسئله انباشت باشد. در کشور ما برخلاف شرایط قبل از انقلاب دیگر درآمدهای نفتی تکافوی سرمایه‌گذاری‌های عمقی را نمی‌کند. پائین آمدن قیمت نفت در سطح جهانی، کاهش ظرفیت استخراج و صادرات نفت، افزایش جمعیت، افزایش کمی دستگاه بوروکراسی و هزینه‌های جاری، توسعه مصرف برخی از کالاها به دلیل تغییر الگوی مصرف، کاهش ارزش دلار در برابر دیگر ارزها، تورم قیمت‌ها در سطح جهانی و... جملگی عواملی هستند که عواید نفت را می‌بلعند و قدرت مانور دولت را کاهش می‌دهند. دیگر آن شرایط استقلال نسبی دولت از بافت و ساخت اجتماعی وجود ندارد که به برکت درآمدهای نفتی میسر بود. امروز به تعبیر برنامه‌نویسان، دولت باید نهایت امساک را در هزینه‌های خود بکند و تمام منفذهای نشست و رانت را ببندد. آنچه در جهان کنونی ضامن توسعه مستمر و پایدار است، نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی است. در برخی از کشورها مثل چین در چندسال اخیر گفته می‌شود که این نسبت به حدود ۴۰٪ رسیده است. در ایران این نسبت از ۳۴٪ در سال ۱۳۵۵ به ۲۲٪ در سالهای ۶۲ و ۶۳ و بالاخره به ۱۶٪ در سال ۱۳۷۲ سقوط کرده است. به عبارت دیگر، ایرانی‌ها تنها ۱۶٪ از درآمد ملی خود را به جای مصرف کردن، برای تأمین توسعه و افزایش بنیه اقتصادی‌شان سرمایه‌گذاری می‌کنند، که تازه مقدار زیادی از آن برای جبران استهلاك سرمایه‌های موجود به کار می‌رود. لذا از لحاظ سهم تشکیل سرمایه از تولید ناخالص داخلی، ایران در ردیف واپس‌مانده‌ترین کشورهای جهان سوم قرار گرفته است.

اگر بتوان بر این مشکل فائق آمد، آن‌گاه نوبت دولت مقتدر و توسعه‌گرانی می‌رسد که قادر به تخصیص بهینه منابع و پیشبرد يك برنامه توسعه پایدار باشد و گرنه نفس سرمایه، کاری را از پیش نمی‌برد و تجربه هم نشان داده است که درآمدهای ارزی، در غیاب تدبیر و دلسوزی و مدیریت صحیح، هبط و هباء شده است.



در گونه چهارم، دولت بعنوان یک پای مؤثر شرکت، نقش چندانی ندارد. بر طبق تئوری های نولیبرالی، دولت گرانی دیوانسالار مانع از سازوکار منطقی بازار شده و فرایند توسعه را کند می کند. فرض اصلی نظریه پردازان نولیبرال این است که بازار تنها عامل تنظیم کننده عرصه اقتصاد است؛ عاملی که حداکثر کارائی و تخصیص بهینه منابع را تضمین می کند. طبعاً با پذیرش این فرض ضرورت تقلیل نقش دولت و یا تنزل آن به حداقل ممکن، - جز در موارد در ماندگی بازار - از لوازم آن خواهد بود.

البته در کشور ما، این گونه از توسعه وابسته طرفداران پروپاقرصی دارد اما علیرغم این، به نظر می رسد که در عمل برآیند آراء قانونگذاران و کارگزاران کشور به سمت دولت گرانی می چربد.

در گونه هفتم، شرایط کشور پیرامونی به اندازه ای عقب مانده است که اساساً نیروهای درونی اعم از دولت و سرمایه محلی، محلی از اعراب ندارند و وظیفه «توسعه» تنها به دست سرمایه داری مرکزی است. البته این شرایط عمدتاً با مراحل اولیه استعمار مستقیم همخوانی دارد. در این گونه، اگر بنای استعمارگران بر ماندن در منطقه پیرامونی بوده است (مانند استرالیا، نیوزیلند، آفریقای جنوبی) شاهد آشکالی از توسعه هم هستیم اما در غیر این صورت، قضاوت درباره نقش استعمار متفاوت است. بعضی را عقیده بر این است که استعمار مانع انباشت و شکل گیری مستقل اقتصاد بوده و بطور سیستماتیک صنعت زدانی در پیرامون را پیشه خود کرده است (مثل تحلیل پل باران از هند) و بعضی معتقدند که استعمار در عین حال بذر توسعه را در این مناطق پاشیده است (مثل تحلیل مارکس از هند) و باید گفت اگر استعمار به این مناطق پا نمی گذاشت پویای سرمایه داری، کندتر می شد.

به هر تقدیر، شق اخیر در مورد ایران سالیه بانتهاء موضوع است و اگر بناست چالشی میان دیدگاه های گوناگون مکتب وابستگی و انطباق آن با شرایط ما صورت گیرد، علی القاعده عرصه این مناقشه در انحصار سه گزینه اول و دوم و چهارم خواهد بود. (البته خارج از چارچوب این مکتب، گزینه های دیگری هم وجود دارد که در جدول فوق، احیاناً گونه های ۳ و ۵ هم می تواند داعیه هائی داشته باشد).

شیرکای اتحاد گونه ها	دولت	سرمایه داخلی	سرمایه بین المللی	توضیحات
۱	+	+	+	الگوی اصلی اتحاد سه گانه
۲	+	-	+	الگوی چینی (سوسیالیسم بازاری)
۳	+	+	-	الگوی پروسی
۴	-	+	+	الگوی نوسازی کلاسیک و نولیبرال
۵	+	-	-	الگوی سوسیالیستی
۶	-	+	-	الگوی توسعه اروپای غربی
۷	-	-	+	الگوی کلاسیک استعماری
۸	-	-	-	عدم توسعه مطلق

در خصوص جدول فوق، نکاتی چند را باید در نظر داشت:

اول آنکه گونه های متفاوت، نمونه های آرمانی است و در نمونه های واقعی نمی توان مواردی را سراغ گرفت که دولت یا بخش خصوصی هیچ نقشی را ایفا نکرده باشند. تنها قابل اعتنا بودن (یا نبودن) نقش شرکای اتحاد است که در جدول فوق منظور شده است. لذا می توان جداول پیچیده تری که طیف تنوعات گسترده تری را نشان دهد و نقش هر عنصر را دقیق تر بسنجد، طراحی کرد.

ثانیاً، تمام این نمونه ها را نمی توان داخل در الگوی اتحاد سه گانه دانست زیرا چنانکه گفته شد، این الگو برخاسته از سنن نظری مکتب وابستگی است و مفروضات اصلی آنرا به همراه دارد و اگر بخواهیم به این سنن وفادار باشیم نقش برجسته سرمایه خارجی را نمی توانیم حذف کنیم، لذا تنها موارد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ را باید داخل در عام ترین وجه تئوری وابستگی قلمداد کرد.

در مورد گونه دوم که آنرا الگوی چینی نامیده ایم، سرمایه داری داخلی بخاطر ضعف های ساختاری نمی تواند نقشی در امر توسعه به عهده گیرد و کلیه وظایف آن به دوش دو شریک دیگر می افتد و وظیفه دولت است که زمینه های لازم برای پیدایش سرمایه محلی را فراهم آورد.

کشور چین بعد از اصلاحات اقتصادی عمیق که به «نپ چینی»<sup>۷</sup> مشهور شده است، در این مسیر گام برمی دارد. این کشور از یک سو می خواهد از پویائی و عقلانیت سازوکار بازار استفاده کند و به جلب سرمایه خارجی بپردازد و سهمی از بازار جهانی را نصیب خود کند و از دیگر سو به علت موانع ایدئولوژیک و عملی که بر سر راه گسترش مالکیت خصوصی در این کشور وجود دارد، سوسیالیسم بازار را برگزیده است؛ به این معنی که بنگاه های اقتصادی کماکان در مالکیت دولت باقی مانده اما تابع سازوکار بازار شده و کارائی آنها افزایش یافته است. همچنین، جذب سرمایه خارجی با در نظر گرفتن مصالح کشور روندی روزافزون یافته و چنانکه گفته شد، تسهیلات فراوانی برای سرمایه گذاری در مناطق آزاد فراهم شده است. لازم به ذکر است که به موازات قوت گرفتن لایه هایی از سرمایه داری محلی و کمپادور، احتمالاً چین به مسیر الگوی اصلی اتحاد سه گانه، خواهد افتاد.

### □□ یادداشت ها:

- این مدل مسمی به اسم های دیگری نیز هست. از جمله توسعه وابسته (dependent development)، توسعه ملازم با وابستگی (associated dependent development) و وابستگی پویا (dynamic dependency). در این مقاله تعمداً از اصطلاح اتحاد سه گانه استفاده شده زیرا مفهوم خنثی تری نسبت به سایر معادلهای این الگو دارد.
- Cardoso & Faletto, «Dependency & Development in Latin America» California UP, 1979.
- O' Donnell Guillermo, «Modernization & Bureaucratic Authoritarianism», Berkeley California UP, 1973.
- Evans, Peter, «Dependent Development: The Alliance of Multinationals, State & Local Capital in Brazil», Princeton UP, 1979.
- کلیه نقل قول ها، از لایحه برنامه پنج ساله اول و دوم، منتشره از سوی سازمان برنامه و بودجه، است.
- Visible hand اصطلاحی است که اخیراً درباره نقش دولت در آسیای جنوب شرقی متداول شده است.
- طرح «NEP» سیاست های نوین اقتصادی لنین پس از پیروزی انقلاب اکتبر و در واقع نوعی عقب نشینی از مواضع اولیه انقلاب سوسیالیستی بوده است.